

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۹، پاییز ۱۴۰۰، صص ۳۵۱-۳۸۰

تاریخ دریافت: ۹۹/۹/۱۱، تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۱/۸

(مقاله پژوهشی)

تأملی در شرح عتبه‌الکتبه به اهتمام مریم صادقی

دکتر محمدرضا معصومی^۱



چکیده

در کنار تصحیح و چاپ متون ادبی، شرح درست لغات و دشواری‌های برخی متون، ضرورتی است که می‌تواند راهگشای خوانندگان این آثار باشد و به آنان در فهم بهتر متن کمک نماید. یکی از این متون، «عتبه‌الکتبه»، مجموعه مراسلات دیوانی و مکاتبات اخوانی عهد سلطان سنجر سلجوقی با انشای منتجب‌الدین بدیع جوینی است که در سال ۱۳۹۶ش. به اهتمام مریم صادقی و از روی چاپ علامه قزوینی و استاد عباس اقبال، مجدداً تصحیح گردیده و به همراه شرح متن، در انتشارات نگاه معاصر به چاپ رسیده است. این مقاله حاصل بررسی شرح متن این کتاب است که به روش کتابخانه‌ای همراه با تحلیل و توصیف یافته‌ها انجام شده است. ثمره این پژوهش نشان می‌دهد که شارح «عتبه‌الکتبه» با وجود تلاشی که در رفع کاستی‌های چاپ قزوینی - اقبال داشته است، در شرح برخی موارد، دچار خطاهای آشکار گردیده است که نه تنها ابهامات متن را برطرف نمی‌سازد، چه بسا موجب گمراهی خواننده نیز می‌گردد. در این پژوهش، برخی از این اشتباهات و نیز ایرادهای چاپی ارائه گردیده تا علاوه بر استفاده خوانندگان «عتبه‌الکتبه»، ضرورت رفع خطاهای راه‌یافته به کتاب و لزوم بازبینی آن از طرف شارح جهت چاپ‌های بعدی تبیین گردد.

کلمات کلیدی: عتبه‌الکتبه، منتجب‌الدین جوینی، شرح متن، شارح، خطا.

^۱ . استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

مقدمه

به طور کلی آثار منثور فارسی بازمانده از اعصار گوناگون در یکی از سه دسته اصلی مرسل، بینابین و فنی قرار می‌گیرند و بقیه نثرها همچون نثر علمی، نثر محاوره‌ای، نثر روزنامه‌ای، نثر مصنوع و متکلف، نثر مسجع و نثر التقاطی و غیره را می‌توان از فروع این سه دسته دانست. از دهه‌های آغازین قرن ششم، رویکرد منشیان دربار سلاطین به شیوه فنی و مزین در نگارش «منشآت» موجب شد که نثر آنان به «نثر منشیانه» شهرت یابد و بخش عمده‌ای از نثر فنی را به خود اختصاص دهد. ارزش و اهمیت این منشآت چه از نظر ادبی و چه از منظر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی موجب شده است تا اغلب آن‌ها به همت محققان و مصححان آثار ادبی از کسوت نسخ خطی به‌درآمده و به زیور طبع آراسته گردند. کاربرد زیاد و اغراق‌گونه لغات عربی، استناد به اشعار و امثال فارسی و عربی، اصرار در استفاده از عبارات و کنایات در قرینه‌پردازی‌ها، استشهاد به آیات و احادیث و به کاربردن اصطلاحات دیوانی و درباری در این دسته از آثار که غالباً با اظهار مهارت و فضل نویسندگان آن‌ها چاشنی خورده است موجب شده تا استفاده بهینه از این آثار با مراجعه به فرهنگ‌های لغت فارسی و عربی و سایر کتب مرجع میسر شود و همین مسئله، برخی مصححان منشآت و مکاتیب را بر آن داشته تا علاوه بر تصحیح، به شرح متن و افزودن تعلیقات بر این آثار نیز همت گمارند.

یکی از نمونه‌های اعلای نثر منشیانه که از امتهات این آثار به شمار می‌رود، مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر سلجوقی به نام «عتبه‌الکتابه» از منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی است. نسخه خطی این کتاب متعلق به کتابخانه ملی مصر (دارالکتب المصریه) بوده است که علامه محمد قزوینی در آبان‌ماه سال ۱۳۱۰ش. از آن عکس برداری کرده است.

«عتبه‌الکتابه» نخستین بار در سال ۱۳۲۹ش. با مقدمه علامه قزوینی و به اهتمام استاد عباس اقبال آشتیانی به چاپ رسیده و در سال ۱۳۸۴ش. تجدید چاپ شده است. با توجه به این‌که در دو چاپ مذکور، صرفاً به تصحیح متن بسنده شده است، کتاب از یک طرف، فاقد هر گونه فهرست، شرح و توضیح متن، تعلیقات و نمایه‌ها شده و از طرف دیگر از برخی ایرادهای چاپی و اشکالات در متن مصون نمانده است. همین امر، پژوهشگران را بر

آن داشته تا با تحقیقاتی در قالب پایان نامه های دانشگاهی، به شرح مشکلات کتاب، حرکت گذاری و ترجمه اشعار عربی و تهیه فهرست و نمایه برای آن همت گمارند و به معدودی از ایرادهای چاپی و اغلاط «عتبة الکتبه» نیز اشاره کنند.

پس از این پژوهش ها، تصحیح و چاپ جدید «عتبة الکتبه» همراه با شرح متن، در سال ۱۳۹۶ ش. و به اهتمام مریم صادقی منتشر شده است. صادقی در این چاپ، کتاب را به سه قسمت مقدمه، شرح متن و نمایه ها تقسیم کرده است. بررسی و نقد روش صادقی در تصحیح متن که بدون در نظر گرفتن نسخه خطی و صرفاً بر اساس نسخه چاپی قزوینی- اقبال انجام شده است؛ خود حدیث مفصلی است که نگارنده این پژوهش در تحقیق دیگری به آن پرداخته است. اما با توجه به این که هدف از شرح هر متن، کمک به خوانندگان و بی نیاز کردن آن ها از مراجعه به منابع و مراجع دیگر است و شرح نادرست متن می تواند موجب گمراهی آنان شود، این پژوهش به بررسی برخی خطاها و لغزش هایی که در شرح متن عتبه الکتبه رخ داده، اختصاص یافته است.

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهشی در نقد و بررسی شرح مریم صادقی بر عتبه الکتبه انجام نشده است و این تحقیق نخستین پژوهش در این زمینه به شمار می آید. قابل ذکر است که نگارنده این پژوهش، نقدی نیز بر تصحیح اثر و عدول صادقی از شیوه تصحیح قیاسی آن نوشته است.

روش تحقیق

در این پژوهش که به شیوه کتابخانه ای صورت گرفته است ابتدا کتاب عتبه الکتبه که به اهتمام مریم صادقی به چاپ رسیده است مطالعه و بررسی گردید، سپس خطاهای شارح در شرح متن، استخراج و به صورت تحلیلی- توصیفی بررسی و معنای صحیح آن ها با استناد به منابع و مراجع یافته شد و با توجه به محدودیت های این پژوهش، به ذکر برخی از آن ها بسنده گردید. در پایان پژوهش، خطاهای چاپی نیز به صورت فهرست وار ارائه شد.

مبانی تحقیق

عتبة الکتبه

مجموعه ای از منشآت و رسایل عهد سلجوقی به قلم منتجب الدین جوینی است. نام

کتاب به صراحت در دیباچه آن ذکر شده است: «و این مجموعه را عتبه‌الکتابه نام نهاده شد به امید آن‌که داندگان این صنعت و شناسندگان این بضاعت تأمل در آن به نظر عنایت و شفقت فرمایند» (جوینی، ۱۳۸۴: ۵). گویا غرض جوینی از این نام، ابراز تواضع و فروتنی بوده است؛ بدین معنا که این کتاب به منزله درگاه و آستانه‌ای است که دبیران برای پیشرفت در صنعت ترسل بر آن پای نهاده، می‌گذرند و مدارج ترقی را طی می‌کنند (ر.ک: قزوینی، ۱۳۶۳، ۲: ۵۳۴).

رسایل عتبه‌الکتابه به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول نامه‌ها و مکاتبات رسمی دولتی (دیوانیات) و فرامین و مناشیر دیوان رسایل سلجوقی به‌ویژه سلطان سنجر است که در تفویض مشاغل و مناصب سیاسی، دینی و علمی نوشته شده است و دسته دوم، نامه‌های دوستانه مؤلف (اخوئیات) است که بین او و دوستانش مبادله شده است. منشآت این کتاب علاوه بر ارزش تاریخی، از لحاظ ادبی و سبک و سیاق نگارش نیز حائز اهمیت است تا حدی که «مدت‌ها در ممالک فارسی‌زبان سرمشق انشا و فصاحت و حسن تعبیر محسوب می‌شده است» (همان: ۵۲۷).

منتجب‌الدین بدیع جوینی

«علی بن احمد الکاتب اتابک جوینی، منشی معروف و صاحب دیوان رسایل سلطان سنجر سلجوقی است» (صفا، ۱۳۷۱، ۲: ۹۶۹). از تاریخ ولادت و وفات او اطلاعی در دست نیست اما از متن عتبه‌الکتابه چنین برمی‌آید که وی در سال ۵۱۶ق. به قصد آموختن صنعت دبیری به مرو رفته است؛ اگر این اتفاق در اوایل جوانی وی رخ داده باشد و تاریخ ۵۹۵ق. که در یکی از نامه‌های کتاب آمده است صحیح باشد می‌توان پذیرفت که «منتجب‌الدین را عمری دراز بوده و زندگی وی از صد سال گذشته است» (انوری، ۱۳۷۲، ۱: ۶۸). به هر حال، منتجب‌الدین از مقربان درگاه دربار سنجر سلجوقی بوده و به ریاست دیوان انشا و اشراف رسیده و گویا تا پایان عمر سلطان این دو شغل را داشته است. گرچه عوفی او را صاحب چند تصنیف مرغوب می‌داند و می‌نویسد: «دبیران عصر و افاضل دهر انصاف داده‌اند که در میدان بلاغت، سواری شهم‌تر از بدیع اتابک، جولان نکرده است و یکران سبقت را در موبک نظم و نثر مثل او بر روی مدعیان برنناخته و او را در شیوه ترسل و

صنعت کتابت چند تصنیف مرغوب است» (عوفی، ۱۳۲۴: ۷۸) اما در حال حاضر بجز عتبه‌الکتبه، اثر دیگری از وی در دست نیست.

شرح متن و شارح

«انشای منتجب‌الدین، مصنوع و مزین و آراسته به سجع و مقرون به اطناب (که لازمه مکاتبات دیوانی بوده) و در نهایت جزالت و سلاست است» (صفا، ۱۳۷۲: ۹۷۲). هنر منتجب‌الدین آن است که اوامر سلطان سنجر یا اهل دربار و یا حرف دل خویش را با تبخّری که در فنّ انشا داشته، با آیات قرآنی، احادیث، امثال و حکم، اشعار عربی و فارسی، لغات و اصطلاحات خاص دیوانی و ... آمیخته است تا جایی که کتاب در بسیاری از موارد، مخصوصاً برای مخاطب امروزی، به تحشیه و شرح نیاز یافته است. خانم مریم صادقی که در آغاز کتاب، «استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد تهران مرکزی» معرفی شده است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۴)، جهت رفع این نیاز، همت گماشته است. از ایشان در پژوهش حاضر با عنوان «شارح» نام برده می‌شود.

بحث

«منشآت نویسی یا نامه‌نگاری که در گذشته به آن ترسل نیز می‌گفته‌اند، به‌عنوان یکی از فنون نویسندگی در گستره فرهنگ و ادب پارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. آثار برجامانده از گذشته با عناوینی همچون مراسلات، مکاتبات، مکاتیب و رقعات، علاوه بر جنبه‌های ادبی و زبان‌شناسی، فرازهایی از اوضاع تاریخی، اجتماعی و فرهنگی از آن دوران را می‌نماید» (دهقانی و ذاکری، ۱۳۹۸: ۱۱۸). ضرورت حفظ این آثار و فراهم‌کردن زمینه دسترسی و فهم این آثار برای همگان، جز با تصحیح و تحشیه آنان ممکن نیست. «عتبه‌الکتبه» یکی از این آثار است که پس از تصحیح قزوینی - اقبال، بار دیگر به اهتمام مریم صادقی، تصحیح، شرح و چاپ شده است.

صادقی دلیل تصحیح و چاپ مجدد کتاب عتبه‌الکتبه را این گونه بیان می‌کند: «این جانب چندین سال است که در دوره‌ی دکتری، کتاب عتبه‌الکتبه را تدریس و مخاطبین عزیز خود را به نقش و اهمیت این کتاب آگاه می‌کنم، این متن به دلیل تصحیح ناقص و اشتباهات و مشکلات و ابهامات فراوان، در میان دیگر آثار ادبیات فارسی، آن گونه که باید مورد توجه

واقع نشده است» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۶)، «بنابراین لازم بود این متن یک بار دیگر تصحیح شود و چون متن آن مصنوع و متکلف است به شرح هم نیاز بود لذا متن عتبه‌الکتابه توسط نگارنده ابتدا تصحیح و سپس لغات و جملات و عبارات ثقیل متن، شرح گردید» (همان: ۱۵).

بررسی این چاپ نشان می‌دهد که در تدوین مقدمه مفصل کتاب و تنظیم نمایه‌ها زحمت زیادی کشیده شده است اما علی‌رغم تلاش صادقی جهت ارائه متنی منقح و شرحی کامل؛ در تصحیح، شرح متن، ویرایش و چاپ کتاب دقت کافی صورت نگرفته است. گویا شارح به خاطر عجله و شتابزدگی در چاپ اثر، فرصت بازبینی متن نهایی قبل از چاپ و حتی رفع برخی ایرادهای تایپی را نیز نداشته است تا جایی که در مقدمه، محمد قزوینی را به صورت «محمود قزوینی»؛ و ناسخان را به صورت «ناصران» آورده است (ر.ک: همان: ۱۵ و ۶۶) و در شرح متن نیز به اشتباه مواردی، مثل «مرّة بعداً آخری» را «در همین اواخر» (همان: ۹۹)؛ «اریحیت» را «ثناگفتن» (همان: ۱۲۱)؛ «انتهاز» را «از نَهَز؛ مجازاً سودجستن» (همان: ۱۲۳)؛ «متخرَج» را «از عهده‌بیرون‌آینده» (همان: ۱۵۱)؛ «خَبَل» را «خراب» (همان: ۱۸۵)؛ «سُدّه» را «سرور» (همان: ۱۸۶)؛ «نکایت» را «خواری» (همان: ۱۸۹)؛ «مَنَاجِح» را «پیروزمندان» (همان: ۱۹۷) و «شُرُفات» را «نرده‌ها و پله‌ها» (همان: ۲۱۴) معنی کرده است. بنابراین، چاپ مجدد اثر ارزشمندی چون «عتبه‌الکتابه» بدین صورت، به قول علامه قزوینی، مصداق «زادَ فی الطَّنْبورِ نَعْمَةً أُخْرَى» شده است (ر.ک: افشار، ۱۳۵۳: ۵۱) و بررسی و تصحیح اغلاط و رفع کاستی‌های آن، که این پژوهش به برخی از آن‌ها اشاره دارد، امری ضروری می‌نماید.

خطاهای شرح متن

مضله

عبارت متن	توضیح شارح
«و از جاده غرض در مضله‌ی اطناب و تطویل بی‌فایده افتد» (جوینی، ۱۳۹۶: ۹۶).	«Mazallah: سایه‌بان، مجازاً یعنی بیراهه؛ این تعبیر در مقابل جاده (راه) آمده؛ مضله یعنی جایی که انسان گم می‌شود.» (همان)

توضیحات شارح نشان می‌دهد که ایشان «مضله» را با «مطله» خلط کرده و با غفلت از تفاوت صورت و معنای آن دو، در شرح متن به بیراهه رفته است. «مضله» جای ضلالت و گمراهی؛ زمینی است که راه در آن گم شود. (ن.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مضلت») اما «مطله» به معنی خیمه و سایه بان بزرگ است و هرگز به معنای مجازی «بیراهه» به کار نرفته است؛ پس شرح فوق‌الذکر هیچ ارتباطی با عبارت عتبه‌الکتابه ندارد.

ابتهاج

عبارت متن	توضیح شارح
«بعضی از دیوان رسالت به مسودات امثله، استمداد کردند و بدان ابتهاج دانستندی» (همان: ۹۹).	«از بهج؛ زیبا شدن» (همان).

«ابتهاج» هم در عربی و هم در فارسی به معنی «شادی، سرور و شادمان شدن» است؛ به عنوان مثال در کلیله و دمنه مترادف با مسرت به کار رفته است: «دلایل فرح و ابتهاج و مخایل مسرت و ارتیاح در ناصیه مبارک او ظاهر گشت» (منشی، ۱۳۷۹: ۳۹۲). واضح است که «ابتهاج» در عبارت عتبه‌الکتابه نیز در همین معانی به کار رفته است و معنای «زیباشدن» از آن مستفاد نمی‌گردد. البته شارح در جای دیگر کتاب، «مبتهاج» را «شادمان» معنی کرده است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۱۰۴)، اما در این عبارت از معنای درست «ابتهاج» غافل شده است.

نظام الإسلام

عبارت متن	توضیح شارح
«و آنچه موجود گشت به حکم فرمان [...] ناصرالدینی صدرالاسلام و المسلمینی ملک الوزرای که از جهت خداوندزاده نظام الإسلام، دامت دولته، به کرات اشارت می فرمود جمع افتاد» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۰۰).	«این نامه‌ها به فرمان قوام‌الدین فرزند نظام‌الملک جمع آوری شد» (همان).

آن طور که منتجب‌الدین گفته است، کتاب عتبه‌الکتابه را به فرمان ناصرالدین صدرالاسلام

برای فرزند وی نظام‌الاسلام تدوین نموده است. منظور از ناصرالدین، ابوالفتح طاهر بن فخرالملک بن خواجه نظام‌الملک طوسی است که از سال ۵۲۸ ه.ق. تا ۵۴۸ ه.ق. وزارت سلطان سنجر را بر عهده داشته است. مدت زمان وزارت وی بعد از جدش خواجه نظام‌الملک، از همهٔ وزرای سلجوقی بیشتر است (ر.ک: جوینی، ۱۳۸۴: هـ و اقبال، ۱۳۳۸: ۲۷۶).

مراد از نظام‌الاسلام هم نظام‌الملک ابوعلی قوام‌الدین حسن، فرزند ناصرالدین ابوالفتح است. وی نیز پس از فوت پدرش در سال ۵۴۸ ه.ق. به وزارت سلیمان شاه رسید و تا سال ۵۵۳ ه.ق. به کار دیوانی مشغول بود (ر.ک: همان: ۲۷۶).

بنابراین شارح، هم در شرح و هم در قسمت اعلام اشخاص کتاب، قوام‌الدین نظام‌الاسلام را به اشتباه فرزند خواجه نظام‌الملک معرفی کرده است در حالی که وی نوادهٔ خواجه نظام‌الملک است و شجره‌نامهٔ خاندان نظام‌الملک در بخش مقدمهٔ کتاب نیز این انتساب را نشان می‌دهد (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۸۰).

حماها الله

عبارت متن	توضیح شارح
«و از سرای ریاست و مجلس قضا(حَمَاهُمَا اللهُ) آن چه به زیادت حرمت و تهئید اساس رتبت و منزلت محیی الدین پیوندد، تقدیم کنند» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۰۳).	«خداوند آن را حمایت کرده است؛ مرجع ضمیر، مجلس قضا است» (همان).

عبارت مورد نظر، مرکب از فعل «حما» و دو ضمیر «ه» و «ها» است و مشخص نیست که ضمیر مورد نظر شارح، کدام یک از دو ضمیر است. اولاً اعراب ضمیر «ه» نادرست است، ثانیاً فعل «حما» یک مفعول بیشتر ندارد و آن هم می‌تواند یکی از این دو ضمیر باشد، بنابراین آوردن «هها» نیز صحیح نیست.

عبارت دعایی فوق‌الذکر، بارها در عتبه‌الکتبه به یکی از سه صورت «حَمَاهُ اللهُ»، «حماها الله» و «حماهما الله» به کار رفته است. به نظر می‌رسد صورت صحیح عبارت در این جا، «حَمَاهُمَا اللهُ» به معنی «خداوند آن دو را حمایت کند» باشد که در این صورت، مرجع ضمیر «هما»، سرای ریاست و مجلس قضا (هر دو) خواهد بود.

اصطناع

عبارت متن	توضیح شارح
«و دیگر، تربیت و اصطناع اهل بیوتات است که انعام و اکرام ایشان از لوازم شمیریم» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۰۵).	«نیکی و توجه».

گرچه شارح به یکی از معانی «اصطناع» اشاره کرده است ولی بررسی متون نثر فارسی نشان می‌دهد که «اصطناع» بارها در کنار «تربیت» و مترادف با آن به کار رفته است، بنابراین بهتر است معانی «پرورش دادن و تربیت کردن» به شرح این عبارت افزوده شود (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اصطناع»). در دو مثال زیر از نثرهای منشیانه نیز «اصطناع» در همین معانی به کار رفته است: «و در تربیت و اصطناع ایشان به همهٔ وجوه و غایتها برسد» (رشید و طواط، ۱۳۸۳: ۸۸)؛ «از انواع اصطناع و فنون تربیت و اصناف الطاف و اندیشه‌های بلیغ داریم» (بهاءالدین بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

مرموق

عبارت متن	توضیح شارح
«همواره اکابر و امثال آن خاندان، مذکور و مشهور به صدد جلایل اعمال دین بوده‌اند و مراصد و مراتب مرموق ^۱ داشته» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۰۵).	«توانا (در لسان العرب)؛ یعنی مراصد و مراتب بالا» (همان).
«و منتصب در آن منصب مرموق و متحمل اعبای آن امانت بزرگ جز آن کس نتواند بود» (همان: ۱۵۶).	«توانا» (همان).

به نظر می‌رسد شارح، این لغت را برگرفته از «رمق» به معنای «تاب و توان» دانسته است و معنی برساختهٔ «توانا» را به این اسم مفعول عربی نسبت داده است و سپس آن را «بالا» معنی کرده است. حال آنکه «مرموق» اسم مفعول از ریشهٔ «رَمَقَ یَرْمُقُ رَمَقاً» است که در معانی «نگریسته شده، مورد نظر و عالی» در این عبارت عتبهٔ الکتبه و دیگر متون ادب فارسی به کار رفته است (ر.ک: مدبری، ۱۳۷۶: ۴۶۷)؛ به عنوان مثال: «و پیوسته پدران او را در حضرت مجلس، محلی معمور و منزلتی مرموق و درجه‌ای بلند و منصبی بزرگ بوده است» (بهاءالدین بغدادی، ۱۳۸۵: ۹۷). این لغت یک بار دیگر نیز در عتبهٔ الکتبه و این بار در معنی

«مورد نظر و منظور» به کار رفته است که شارح آن را معنی نکرده است و به معنای «توانا» در قسمت لغات و ترکیبات پایان کتاب بسنده نموده است: «در تضاعیف و تصاریف روزگار، محنک و مجرب شده و در مناصب، مرموق و منتصب گشته»^۲ (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

مخایل - عرضه

توضیح شارح	عبارت متن
«جمع مخیله؛ گمان و حدس و ظن؛ ظهت فیه مخایل السغیه» (همان). عرضه: «سزاوار (دهخدا، ش ۷۶، ص ۱۷۲)».	«و به هر وقت مخایل و دلایل کسی که سغیه‌ی شیطان گشته باشد و عرضه‌ی خذلان شده از وی ظاهر می‌گشت» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۱۳).

«مخایل» در این عبارت به معنی «علامت‌ها و نشانه‌ها» و جمع «مخیله» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مخایل» و مدبری، ۱۳۷۶: ۴۵۲). البته شارح در جای دیگر کتاب و در عبارت «و در مخایل او دلایل استحقاق تقلید جلال اعمال، دیده»، مخایل را به درستی معنی کرده است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۱۱۷). گرچه شارح، معنی «عرضه» را از دهخدا نقل کرده است؛ چنین معنی‌ای در لغت‌نامه یافت نشد. به نظر می‌رسد که «عرضه» در این عبارت به معنی «هدف و آماج» باشد که در فرهنگ‌های لغت عربی نیز بدان اشاره شده و مثال دیگری از عتبه‌الکتابه مؤید آن است: «رعایای آن شهر و ولایت از سال‌ها باز، عرضه‌ی حوادث و هدف سهام نواب بودند» (همان: ۱۶۱). شارح، «عرضه» در مثال اخیر را «معرض و میدان» معنی نموده است که گویا بر ساخته‌ی ایشان از فحوای کلام باشد. در کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی نیز «عرضه» در معنی هدف به کار رفته است: «عراق عرضه‌ی قصّاد است، هر که طالب شود میسر گردد» (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۲۱).

معاقل و ارتفاعات

توضیح شارح	عبارت متن
«کوه‌های بلند» (همان).	«هر چه در آن ولایت هست از حصون و قلاع و معاقل و اموال و ارتفاعات سهلی و جبلی، برّی و بحری، به فرزند اعزّ ملک مؤید [...] سپردیم» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۱۳).

هر چند یکی از معانی معاقل (جمع معقل) چنین است اما در این عبارت با توجه به قراین حصون و قلاع، معنی «قلعه و پناهگاه» برای آن مناسب‌تر است؛ چنان که در تاریخ جهانگشا نیز به همین معنی به کار رفته است: «آن چنان قومی که به مناعت جانب و حصانت معاقل و کثرت مال و شوکت رجال، از دست تصاریف زمان و طوارق حدثان در امان بودند» (جوینی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۸۰).

شارح در پی این که «معاقل» را «کوه‌های بلند» معنی کرده است، واژه «ارتفاعات» را هم متناسب با معاقل تصور نموده و آن را «مکان‌های مرتفع» دانسته است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۱۱۳)؛ در حالی که «ارتفاعات» (جمع ارتفاع) از اصطلاحات دیوانی رایج در دوره غزنوی و سلجوقی و در اصل به معنی «غله و محصولی که از باغ و زمین و مستعمل بردارند» است اما علاوه بر این معنی اخص، همان طور که مینوی در حاشیه کلیده و دمنه بدان اشاره فرموده است، به معنی مطلق «عایدات مملکتی» نیز به کار می‌رود (ر.ک: منشی، ۱۳۷۹: ۷). دهخدا نیز یکی از معانی ارتفاع را «خراج» دانسته است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ارتفاع») و به نظر می‌رسد منظور، خراج غله زمین باشد که عاید بیت‌المال می‌شود. بنابراین، «ارتفاعات» در این عبارت عتبه‌الکتبه نیز به همین معنی و معطوف به اموال است؛ چنان که در ترجمه تاریخ یمینی نیز آمده است: «اموال و ارتفاعات آن دیار با تدبیر دیوان او آمد» (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۴۲).

مُجَهِّز

توضیح شارح	عبارت متن
«مسافران» (همان).	«و ایمن داشتن راه‌ها و تحصیل فراغ دل تجار و مُجَهِّزان و مجتازان و غربا از لوازم شناسد» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۳۸).

به نظر می‌رسد شارح به قرینه «مجتازان و غربا» این لغت را مترادف با آن‌ها پنداشته و «مسافران» معنی کرده است. در حالی که «مُجَهِّز» به معنی «تجهیزکننده مسافر»؛ کسی است که بازرگانان و تجار را با جهاز یا متاع فاخر روانه سفر می‌کند یا خود با آن سفر می‌نماید. دهخدا، مُجَهِّز را مترادف با «مجاهز» به معنی تاجر مالدار و غنی دانسته است و صفت «مجاهزدل» را به کسی اطلاق نموده که خاطر و اندیشه‌اش به بازرگانان مالدار و غنی شبیه

است. وی به نقل از محیط المحيط، «مُجاهز» را در قول عامه، تحریف «مجهّز» دانسته است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مجهّز» و «مجاهز»). مینوی در حاشیه کلیله و دمنه در مورد «مجاهز» چنین آورده است: «در کتب لغت عربی، مجاهز به هیچ معنی یافت نشد، آنگاه در مغرب مطرّزی (چاپ حیدرآباد، ج ۱: ص ۱۰۱) که گوید مجاهز در اصطلاح عامه، بازرگان مالدار است و گویا مراد ایشان مجهّز باشد؛ یعنی کسی که مال التجاره فاخر به تجار دیگر می‌دهد و روانه سفر می‌کند یا خود او با آن مال سفر می‌کند و کلمه به مجاهز تحریف شده باشد» (منشی، ۱۳۷۹: ۲۹۳).

بنابراین، «مجهّز» و «مجاهز» صرفاً مسافر نیست بلکه «تاجر یا بازرگانی است که ممکن است به همراه مال التجاره خود سفر کند» یا سفر نکند و اطلاق معنای «مسافر» برای آن صحیح نیست.

مفروز

توضیح شارح	عبارت متن
«واضح و رسا» (همان).	«و نصیب هر مستحق به قلم، مفروز می‌کند تا می‌رسانند» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۴۱).

«مفروز» به معنی «جداکرده، معین شده و علی‌حده شده» است و «مفروز کردن» به معنی «جداکردن و تفریق کردن» به کار می‌رود. این لغت در مقابل «مشاع» بیشتر برای ملکی به کار می‌رود که سهام مالکان آن تعیین و حدود آن مشخص شده باشد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مفروز» و مدبری، ۱۳۷۶: ۵۱۵).

بنابراین در این عبارت عتبه‌الکتابه نیز «مفروز کردن» به معنی تعیین کردن و جداکردن سهم و نصیب هر مستحق است و ارتباطی با «واضح و رسا» ندارد.

دومثال زیر نیز مؤید معنای مورد نظر این واژه است:

«جز در نصیبی که مرا از حضرت، مفروز و معین فرمایند محظور شناسم» (بهاء‌الدین

بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

«تا هنگام سلاطین غور، آن ممالک مفروز بوده است» (جوینی، ۱۳۷۵، ۲: ۸۶).

ناگفته نماند که لغت «مفروز» یک بار دیگر نیز در عتبه‌الکتابه به کار رفته است و شارح به درستی آن را «جداشده» معنی نموده است: «فرموده شود که از عشر ديه يزد و فضل آباد، نصیب او مفروز می‌دارند و به وی می‌رسانند» (جوینی، ۱۳۹۶: ۲۳۴).

مؤیدالاسلام

عبارت متن	توضیح شارح
«تفویض نیابت وزارت دیوان طغرا» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۴۲).	«این نامه برای انتصاب منتجب‌الدین (نویسنده) به سمت دیوان طغرا با لقب اکفی‌الکفاه مؤیدالاسلام نوشته شده است» (همان).

همان طور که از مفاد این منشور برمی‌آید و فهرست منشورها و نامه‌های موجود در عتبه‌الکتابه که شارح در آغاز کتاب آورده است نشان می‌دهد (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۴۶)، بر اساس این منشور دو شغل نیابت وزارت و دیوان طغرا به «ضیاءالدوله و الدین مؤیدالاسلام و المسلمین» واگذار شده است. شارح، «مؤیدالاسلام» را منتجب‌الدین بدیع جوینی پنداشته است در حالی که نه در منابع موجود و نه در متن عتبه‌الکتابه، به چنین لقبی اشاره نشده است. لقب اسلامی بدیع جوینی به استناد متن عتبه «منتجب‌الدین»؛ القاب دولتی وی «مؤیدالدوله، مؤیدالملک و یمین الدوله» و القاب تبجیلی وی «مخلص الاسلام، عزیزالملوک و السلاطین، نجم المعالی و سید الکتاب» است (ر.ک: جوینی، ۱۳۷۵، ۲: ۹ و جوینی، ۱۳۹۶: ۱۲۵ و ۱۷۵ و ۱۷۶). بنابراین به جرئت می‌توان گفت که لقب «مؤیدالاسلام و المسلمین» متعلق به نویسنده کتاب عتبه‌الکتابه نیست بلکه به همان «ضیاءالدوله» متن منشور اختصاص دارد.

متن عتبه‌الکتابه، اطلاعات بیشتری در شرح حال وی به دست نمی‌دهد اما مدرس رضوی او را از ممدوحان انوری و عبدالواسع دانسته و نام کاملش را به صورت «ابوالمعالی مودود بن احمد عصمی» ثبت کرده است. ایشان در شرح حال «مؤیدالاسلام» به همین منشور عتبه‌الکتابه نیز اشاره کرده و می‌نویسد: «عبدالواسع که ماح وی است در بعضی از قصاید خویش، نام و لقب و کنیه وی را در شعر خویش آورده، گوید:

[...] صدر کافی مؤید اسلام
 بوالمعالی ضیاء دین مودود

پایه دولت از تو شد عالی
سایه ملت از تو شد ممدود
و فرمان تفویض نیابت وزارت و دیوان طغرا از طرف سلطان به وی در عتبه‌الکتابه موجود
است که به القاب اکفی‌الکفای ضیاء‌الدین مؤید الاسلام یاد شده است» (انوری، ۱۳۷۲: ۵۶-۵۸).
مَغْمَز و مَطْعَن

توضیح شارح	عبارت متن
«مَطْعَن: طعنه‌زننده - مَغْمَز Moghmez از غمز: سخن‌چین» (همان).	«و از مطعن عیب و مغمز انکار و اعتراض، محترز باشد» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، شارح دو واژه مذکور را اسم فاعل دانسته است اما بررسی فرهنگ‌های لغت و مترادف این دو واژه نشان می‌دهد که صورت «مَطْعِن» از ریشه «طَعَنَ» و اسم فاعل باب افعال، نادرست است و صحیح این واژه، «مَطْعَن» و اسم مکان است. کاربرد «مَغْمِز» هم به عنوان اسم فاعل بعید می‌نماید؛ چرا که اسم فاعل از ریشه «عَمَزَ» در باب تفعیل و به صورت «مَغْمِز» (سخن‌چین) به کار می‌رود چنان‌که در این عبارت نامه‌های رشید و طواط آمده است: «تا راه مغمز طاعن و عائب بر او بسته باشد» (رشید و طواط، ۱۳۸۳: ۷۵). بنابراین صورت صحیح این واژه نیز «مَغْمَز» و اسم مکان است. در لغت‌نامه دهخدا «مَغْمَز» «جای طعن و عیب و آز» دانسته شده است و به نقل از منتهی‌الآرب چنین آمده است: «یقال: فیه مَغْمَز؛ أي مَطْعَن أو مطمع» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مغمز»). در کلیله و دمنه نیز «مغمز» در معنی محل و موردی برای عیب‌گیری و بدگویی به کار رفته است: «و مَغْمَز تمویهات قاصدان هم بشناسد» (منشی، ۱۳۷۹: ۳۳۱).

با توجه به مترادف دو واژه «مَغْمَز و مَطْعَن»، بدون تردید، جوینی این دو را به عنوان اسم مکان و «جای بدگویی و عیب» به کار برده است و مخاطب نامه خود را از این مواضع برحذر می‌دارد. شارح در جای دیگر کتاب نیز در نامه‌ای که به قاضی طوس نوشته شده است، این دو واژه را اسم فاعل دانسته است: «و جملگی دقایق و رسوم آداب قضا را که از توصیت بدان مستغنی گشته است مرعی دارد و از مَطْعَن و مَغْمِز اجتناب نماید» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

مدبری در فرهنگ لغات نثرهای فنی و مصنوع، هر دو واژه «مَغْمَز» در عبارات عتبه‌الکتابه

را «مُغَمَّر» به معنی «غمازی کننده و سخن چین» دانسته است (ر.ک: مدبری، ۱۳۷۶: ۵۱۳) اما در مورد «مَطْعَن» این دو عبارت، اظهار نظری نکرده است.

اذعان

توضیح شارح	عبارت متن
«اعتراف» (همان).	«و طریق انقیاد و اذعان سپرند و از منهاج طواعیت نگذردند» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۶۸).

شارح در ذکر معنی «اذعان»، رایج ترین معنای این واژه و نزدیک ترین معنای آن به ذهن را بیان داشته است اما همان طور که از سیاق کلام برمی آید، «اذعان» در این عبارت به معنی «اعتراف» نیست بلکه مترادف با انقیاد و طواعیت و به معنی «گردن نهادن، اطاعت و فرمانبرداری» است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اذعان»).

تعاطی خمر

توضیح شارح	عبارت متن
«خرید و فروش مشروبات الکلی» (همان).	«و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر، مجهود بذل کند» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

هرچند یکی از معانی «تعاطی»، «داد و ستد» است (ر.ک: مدبری، ۱۳۷۶: ۱۴۹) اما با توجه به قراین موجود در جمله؛ یعنی مجاهرت و اظهار فسق (آشکارا گناه کردن)، به نظر می رسد «تعاطی خمر» به معنی «به دست گرفتن شراب» و به تبع آن، شُرب خمر در ملاء عام و تناول در انظار عموم باشد که در این مکتوب به منع مردم از انجام این کار در جوار اماکن مذکور سفارش شده است. در لغت نامه دهخدا «تعاطی» به معنی «به دست گرفتن و تناول» آمده است و ترکیب «تعاطی اقداح» نیز در همین معنی دیده می شود (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «تعاطی»). همچنین آنچه در فرهنگ های لغت عربی و ذیل این مصدر آمده است نیز مؤید معنی اخیر است؛ به عنوان مثال، در الرائد الطلاب چنین آمده است: «تَعَاطَى الشَّيْءَ: تناولَهُ؛ هُوَ يَتَعَاطَى الخَمْرَةَ» (جبران مسعود، ۱۳۸۹: ۲۰۲)؛ یا مؤلف منتهی الأرب که «تعاطی» را «به دست گرفتن» معنی کرده است (ر.ک: صفی پوری، ۱۳۹۶، ۳: ۲۱۶).

جالب این که در یکی دیگر از نامه‌های عتبه‌الکتابه بیتی عربی آمده است که عبارت «تَعَاطَى الرَّاحُ» در آن به کار رفته و شارح، آن را صحیح معنی نموده است:

وَهَلْ لَتَعَاطَى الرَّاحِ حَوْلَ رِيَاضِهَا قِيَامٌ لِأَخْوَانِ الصَّفَا وَقُعُودٌ

«آیا می‌شود دوباره جام‌های شراب در دست برادران صفا به گردش درآید؟» (جوینی،

۱۳۹۶: ۱۸۳).

خَمْسَ وِ اَرْبَعِينَ

عبارت متن	توضیح شارح
« فی أواخر سنة خمس و اربعین [...] » (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۷۵).	«در اواخر سال ۵۴۰» (همان).

واضح است که منظور از خمس و اربعین، ۴۵ است و عدد خمس مائه به قرینه، حذف گردیده است؛ همان طور که امروزه نیز سال ۱۳۹۹ را به اختصار ۹۹ می‌گویند. بنابراین، سال مورد نظر منتجب‌الدین در این عبارت، ۵۴۵ ق. است که شارح به اشتباه آن را ۵۴۰ معنی کرده است. این تاریخ دو بار دیگر نیز در مکتوبات عتبه‌الکتابه و به صورت‌های زیر به کار رفته است:

«فی أواخر شهر ربیع‌الاول سنة خمس و اربعین [...]» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۷۶)؛

«فی العشرین من ذی القعدة سنة خمس و اربعین [...]» (همان: ۱۷۸).

جالب این که شارح، عبارت اول را به صورت «در آخر ماه ربیع‌الاول سال ۴۰۵» و عبارت دوم را به صورت «در بیستم ذی‌القعدة سال ۴۵۰» معنی نموده است.

در نامه تقلید نیابت دیوان استیفا به مرو نیز که خطاب به ابوالعلاء بن صاعد بن حسین المستوفی است سال این انتصاب به صورت «سنة ثلث و اربعین» آمده است که شارح در مورد آن توضیحی نداده است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۱۴۱)، اما مؤید ثابتی در مورد این نامه و تاریخ آن چنین می‌نویسد: «در ضمن این نامه در یک‌جا چهل و سه ذکر شده و شاید در نسخه اصل، تاریخ کامل بوده و در موقع استنساخ، قسمت اول آن حذف گردیده و یا این که در همان نسخه اصل، ثبت تاریخ به مسامحه و اختصار برگزار شده است [...]» در این

صورت تاریخ تحریر آن را اگر کامل کنیم احتمالاً ۵۴۳ خواهد بود» (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۸۵). قطعاً ثبت تاریخ بدین صورت، با مسامحه و اختصار صورت می‌گرفته است؛ چنانکه شواهدی از متون دیگر نیز مؤید این مطلب است:

«استواری دیه فلان المُدْرَكَةُ إِرْتِفَاعُهَا لِسَنَةِ ثَمَانٍ وَ خَمْسِينَ بر قاعدت به نام مهتر مقرب ابوبکر الرکابی است» (المختارات من الرسائل، ۱۳۷۸: ۴۵۱). در مکتوب شماره ۵۷ اخوانیّات عتبة‌الکتابه نیز تاریخ‌های «شعبان سنهٔ اربع و تسعين» و «صفر سنهٔ خمس و تسعين» به کار رفته است که شارح به آن توجه نکرده است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۶: ۲۴۳).

طیان

عبارت متن	توضیح شارح
«و اگر نه ترک جواب، ترک ادب بودی در مقابل جواب آن نیامدمی و در پیش بغراخان ترکی نگفتمی و هذیان طیان در برابر مصحف قرآن نهادمی» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۸۴).	«طیان صیغه‌ی مبالغه بر وزن فَعَال است به معنی گل‌آلود، یحتمل طیاش باشد که به معنی سبک و بی‌عقل است که درست می‌آید» (همان).

همان طور که از متن برمی‌آید، جوینی نوشتن جواب نامهٔ مخدوم را مصداق «ترکی خواندن پیش بغراخان» و «هذیان طیان در برابر کتاب قرآن» می‌داند. واضح است که منظور از این دو عبارت تمثیلی آن است که نباید نزد کسی که آگاه و خیره است از آشنایی با فوت و فن کاری سخن گفت یا به انجام آن کار دست زد؛ نظیر «پیش جالینوس نام طب مبر» (انوری، ۱۳۸۴، ۱: ۲۲۰). «طیان» از شاعران متقدم است که در فرهنگ‌ها از جمله لغت فرس، اشعار زیادی از وی آمده و در السنهٔ شعرا به «ژاژخا» معروف است.^۴ خود وی در این باره می‌گوید:

شعر ژاژ از دهان من شکر است

شعر نیک از دهان تو پینو

(ر.ک: عوفی، ۱۳۲۴: ۳۰۵)

بی‌ارزشی «ژاژ طیان» در مقابل قرآن و کلام پیامبر (ص) که جوینی از آن به «هذیان طیان» در برابر «مصحف قرآن» تعبیر کرده است، در کلام شعرا و ادبای دیگر نیز دیده می‌شود؛ به عنوان مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

طبع حسان مصطفایی کو
 زانکه مقبول مصطفی نشود
 تا ثناهای غمزدای آرد
 هر چه طیان ژاژخای آرد
 (انوری، ۱۳۷۲، ۱: ۵۹۱)
 گفت:

آری، سنایی از سر جهل
 با بُئی جمع ژاژ طیان کرد
 (سنایی، ۱۳۹۳، ۱: ۷۵۱)

استفراغات

عبارت متن	توضیح شارح
« بعد از استفراغات نه به طاقت، صحت پدید آمده است و هنوز ترسانم که اگر به تعجیل حرکتی کرده شود علت راجع گردد [...]» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۸۹).	«طلب فراغت؛ استفراغات نه بطاقت یعنی گذشت ایام در طلب بهبودی، بسیار سخت و خارج از طاقت من بود» (همان).

از متن نامه جوینی و قراین «من رنجور معلول»، «درد پا و سر»، «علت»، «صحت» و ... چنین برمی آید که وی مدتی چنان بیمار بوده که توان راه رفتن و قدرت نوشتن نداشته است. با حاصل شدن بهبود نسبی، دست به قلم برده و این مکتوب را نوشته است ولی هنوز نگران است که مبدا بیماری او برگردد. بنابراین به نظر می رسد منظور از «استفراغات»، همان معنای مصطلح در طب؛ یعنی «قی کردن و تهوع و ...» باشد چون صفت «نه بطاقت» (طاقت فرسا) نیز مناسب این معنای استفراغات است تا معنایی که شارح برای آن آورده است.

کَالْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ

عبارت متن	توضیح شارح
«ظاهر و باطنم متغیر و مضطرب می گردد و کَالْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ می شود» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۹۰).	«او را کاملاً در پوشش گرفته است» (همان).

«مغشی علیه» که در قرآن و در آیه «يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ» نیز به کار رفته است (ر.ک: قرآن مجید، ۲۰/۴۷)، در قاموس قرآن «کسی است که بی حس شده و عارضه،

فکر و شعورش را پوشانده است» (قرشی بنابی، ۱۳۷۱، ۵: ۱۰۲) و در لغت نامه دهخدا به معنی «بیهوش، از هوش رفته، بی خویشتن و بیخود» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مغشی») ضبط و با «مُعَمَى عَلَیْهِ» (بیهوش و به اغما رفته) مترادف دانسته شده است. روشن است که در عبارت مورد بحث نیز جوینی خود را از شدت اضطراب و تغییر به شخص «از هوش رفته» تشبیه کرده است.

این اصطلاح یک بار دیگر نیز در عتبه الکتبه به کار رفته است اما شارح توضیحی در مورد آن نمی دهد: «چنان گشتم که خویشتن و هر چه در دنیاست فراموشم گشت و ساعتی دیگر کَالْمَغْشَى عَلَیْهِ مانده بودم» (جوینی، ۱۳۹۶: ۲۴۷).

استهداء

عبارت متن	توضیح شارح
«آن بزرگ پیش از این استشارتی فرموده بود و در انتهای مناہج کارهای خویش از ظعن و اقامت، استهدایی کرده، جوابی نوشته بودم» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۹۵).	«طلب آرامش از هُدا؛ دیگر از فکر رفتن و ماندن خلاصی یابم» (همان).

واضح است که «استهداء» به معنی «راهنمایی خواستن، استرشاد و طلب هدایت» است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «استهداء») و با استشارت در جمله اول کاملاً تناسب دارد. از متن مورد نظر چنین برمی آید که آن بزرگ (شخص) با جوینی درباره کارهای خود از جمله در مورد ماندن یا رفتن، مشورت کرده و راهنمایی خواسته است. مشخص نیست که شارح، طلب آرامش و خلاصی را از کجا یافته است؟

كُلُّ أَعْرَفٍ بِشَمْسِ أَرْضِهِ

عبارت متن	توضیح شارح
«جوابی نوشته بودم که رأی آن بزرگ را در امثال این مهمات و زیادت از این اصابتی تمام دیده ام و کُلُّ أَعْرَفٍ بِشَمْسِ أَرْضِهِ، هر چه به صواب نزدیک تر داند ترتیب دهد» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۹۵).	«هر کسی به خورشید زمینش شناخته می شود؛ ضرب المثل» (همان).

شارح، «أعرف» در عبارت فوق را فعل مجهول دانسته و براساس همین تصور، آن را

معنی کرده است اما از سیاق کلام چنین برمی آید که جوینی، شخص مورد نظر را آگاه و مشرف بر امور خویش می‌داند، همان طور که در ادامه نامۀ ذکر می‌کند که وی «مصلح کار خویش مفصل داند» و در ادامه، تمثیل مورد بحث را می‌آورد تا این اشراف و آگاهی را تأیید نماید. پس معنای این عبارت بدین صورت اصحّ خواهد بود: «هرکسی خورشید سرزمینش را بهتر می‌شناسد». این تمثیل در فرهنگ لاروس بدین گونه آمده است: «هَوَ أَعْرَفُ بِشَمْسِ أَرْضِهِ: او به وضع سرزمینش داناتر و آگاه‌تر است» (جرّ، ۱۳۷۶، ۱: ۱۲۶).

جَرَى الْوَادِي فَطَمَّ عَلَى الْقَرْيِ

عبارت متن	توضیح شارح
«تا خبر این مصیبت هایل موجه که همه جهان را از آن حسرت و درد است به من کهنتر رسیده است [...] در جنب این مصیبت که جَرَى الْوَادِي فَطَمَّ عَلَى الْقَرْيِ است همه رنج‌ها و محنت‌ها فراموش گشت» (جوینی، ۱۳۹۶: ۱۹۹).	«در برابر این مصیبت سیل جاری شد و قریه‌ها را پوشاند و مردم را هلاک کرد» (همان).

این مثل معروف عربی هنگامی به کار می‌رود که شرّ و بدی از حد بگذرد و کار عظیمی رخ دهد (ر.ک: مصطفی و دیگران، ۱۹۸۹، ۱: ۱۱۹ و میدانی، ۱۳۶۶، ۱: ۱۶۶ و عسکری، ۱۴۲۰، ۱: ۳۲۲). شارح، این مثل را به صورت تحت‌اللفظی معنی کرده است در حالی که جوینی این مثل را به عنوان جمله وصفی برای مصیبت مذکور در عبارت به کار برده است و در حقیقت می‌خواهد عظمت آن را با این مثل نشان دهد. بنابر این معنی عبارت چنین خواهد بود: در برابر این مصیبت که مانند جاری شدن سیل در درّه‌ها و دفن کردن راه‌آب‌های باغ‌ها، عظیم و شدید بود همه رنج‌های دیگر فراموش شد.

هَجَرَ

عبارت متن	توضیح شارح
«هرچه این معنی نموده شود استبضاع تمر باشد به هَجَرَ [گَجَرَ] و کمون به کرمان» (جوینی، ۱۳۹۶: ۲۰۰).	«بردن تمر هندی به هَجَرَ یا گَجَرَ؛ یعنی کار بیهوده و زاید که تمر خود محصول گجرات است» (همان).

همان طور که ملاحظه می‌شود، شارح ابتدا «تمر» را تمر هندی معنی کرده است، سپس در ذهن خود بین تمر و هَجَرَ ارتباط برقرار کرده و «هَجَرَ» را صورت دیگر «گَجَرَ» و آن را

نیز مخفف «گجرات» دانسته است (۹). حال آن که «هَجْر» در این تمثیل معروف، نام شهری در بحرین و مرکز آن است که مجازاً به کل خطه بحرین اطلاق شده است. دهخدا در مورد این مثل که در فارسی به صورت «خرما به هجر بردن» و در عربی به صورت «استبضاع التمر إلى الهَجْر» به کار می‌رود، چنین گفته است: «این مثل از امثال مبتذله است و وجه آن این که هجر معدن خرماست و برنده خرما بدان جا خطا کار است» (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «هجر» و همو، ۱۳۶۳، ۲: ۷۳۵).

مکتب

عبارت متن	توضیح شارح
«من بنده را [...] مصاب و مکتب و مفعوع و مهموم گردانیده است» (جوینی، ۱۳۹۶: ۲۱۵).	«نکبت دیده و خواری کشیده» (همان).

مشخص نیست که شارح، این معنی را از چه ریشه‌ای و کدام فرهنگ لغت ذکر کرده است. با توجه به سیاق کلام و لغات مُصاب و مفعوع و مهموم، به نظر می‌رسد صورت صحیح این واژه، «مُكْتَب» یا «مُكْتَبَت» به معنای «به شدت اندوهگین و بدحال از غم و غصه» باشد (ر.ک: معلوف، ۱۳۷۴، ۲: ۱۵۴۲ و ۱۵۴۵؛ و دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مکتب») که در متن قزوینی - اقبال به اشتباه به صورت «مکتب» ضبط شده است و شارح، غافل از این تصحیف، در معنا به خطا افتاده است.

إِرْحَمُوا ثَلَاثَةَ

عبارت متن	توضیح شارح
«از تفصیل إِرْحَمُوا ثَلَاثَةَ تعجب‌ها می‌نمودم» (جوینی، ۱۳۹۶: ۲۲۵).	«إِرْحَمُوا ثَلَاثَةَ: ضرب المثل عربی: بر سه نفر رحم کنید» (همان).

این عبارت مقتبس از این حدیث نبوی است: «إِرْحَمُوا ثَلَاثَةَ: غَنِيَّ قَوْمٍ أَفْتَقَرَ وَ عَزِيْزَ قَوْمٍ دَلَّ وَ فَقِيْهًا يَّتَلَاَعَبُ بِهِنَّ الْجُهَالُ؛ یعنی بر سه تن دل بسوزانید: ثروتمندی که فقیر شده و قدرتمندی که ذلیل شده و عالمی که بازیچه دست جاهلان گردیده است» (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۵۶). شارح اشاره‌ای به این حدیث و معنای کامل آن نکرده و آن را ضرب‌المثل عربی دانسته است.

خطاهای چاپی و حرکت‌گذاری

با توجه به این که حرکت‌گذاری نادرست کلمات و خطاهای چاپی، در خواندن صحیح متن و درک مفهوم آن مؤثر است، برخی از این خطاها که از چشم شارح پنهان مانده است، به عنوان نمونه ارائه می‌شود:

حرکت‌گذاری‌های نادرست							
خطا	درست	صفحه	سطر	خطا	درست	صفحه	سطر
معالم حِ مَعْلِم	معالم حِ مَعْلَم	۹۷	۱۳	نِقاء	نِقاء	۱۶۱	۱۹
كَلَّ فَجِحٌ عَمِيقٌ	كَلَّ فَجِحٌ عَمِيقٌ	۱۰۲	۷	أَمْتالِ الرِّجالِ	أَمْتالِ الرِّجالِ	۱۶۶	۲۳
قضاءاً	قضايا	۱۰۷	۸	مذلت و صِغار	مذلت و صِغار	۱۷۱	۱۷
فَتَوَكَّلُ	فَتَوَكَّلُ	۱۰۷	۱۸	نُحاریر	نُحاریر	۱۷۴	۱
بِذینِ	بِذینِ	۱۰۸	۵	حمیداً	حمیداً	۱۷۸	۴
وَلِیْکُنْبَ بَیْنِکُمْ	وَلِیْکُنْبَ بَیْنِکُمْ	۱۰۸	۵	معاہِدِ	معاہِدِ	۱۸۳	۱۴
کاتبِ بِالْعَدْلِ	کاتبِ بِالْعَدْلِ	۱۰۸	۵	مُعْتَمِنِ التَّحْرِمِ	مُعْتَمِنِ التَّحْرِمِ	۱۸۴	۱۱
أَفْصَى الْأَمْکانِ	أَفْصَى الْأَمْکانِ	۱۰۹	۱۹	سوی لیلَةُ	سوی لیلَةُ	۱۸۵	۲۰
أَحْسَنَ الْأَمْتاعِ	أَحْسَنَ الْأَمْتاعِ	۱۱۴	۱۶	مُشْخِصِ	مُشْخِصِ	۱۸۶	۱۸
مُقَطِّعانِ	مُقَطِّعانِ	۱۱۵	۶	إِلَّا مِنْ شاءِ اللهُ	إِلَّا مِنْ شاءِ اللهُ	۱۹۰	۲
يَتَّقِهِ	يَتَّقِهِ	۱۱۵	۱	أَساءَ	أَساءَ	۱۹۱	۲۳
أَرْجُلَهُمْ	أَرْجُلَهُمْ	۱۲۰	۱۴	لَمْ تَسْتَطِعْ	لَمْ تَسْتَطِعْ	۱۹۴	۱۹
تَمَكِّيْنُهُ	تَمَكِّيْنُهُ	۱۴۰	۲۰	تَجَلَّدِي	تَجَلَّدِي	۱۹۵	۱۱
عَزَّ مَنْ قانِلٌ	عَزَّ مَنْ قانِلٌ	۱۴۴	۲	وَأَذْكَرُ	وَأَذْكَرُ	۱۹۷	۲
أَعْلَامِ شِعارِ	إِعْلَامِ شِعارِ	۱۴۶	۲۱	تَضَعُ كُلَّ ذاتِ	تَضَعُ كُلَّ ذاتِ	۱۹۷	۹
سَهامِ	سِهامِ	۱۶۱	۳	فَطَمٌ	فَطَمٌ	۱۹۹	۲۰
اشکالات چاپی							
محمود قزوینی	محمد قزوینی	۱۵	۱۰	مراقبت آفریدگار	مراقبت آفریدگار	۱۴۳	۲۵

۲۳	۱۶۲	دولت و تحرّی	دولت تحرّی	۸	۵۹	اقالیم	اقالیم
۲۲	۱۶۴	نُظرا	نظرای	۹	۶۵	متألف	متألف
۱۹	۱۶۶	کافّه	کافه‌ای	۱۰	۶۶	ناسخان	ناصحان
۴	۱۶۷	صلاح	صالح	۲۵	۶۶	پاریسیه	پاریسیه
۲	۱۶۸	شریعت	شرعیّت	۶	۱۰۹	بنی آدم	بنی دم
۹	۱۷۸	(زاید است)	حوالیه من	۲۸	۱۳۲	می‌گزاریم	می‌گذاریم
۱۰	۱۸۴	مِن کَریم	مِن کَرَم	۲۴	۱۳۸	بنگردند	و بنگردند
۲۷	۲۰۲	ذابل	زابل	۵	۱۴۰	باشند	باشد
۲۷	۲۱۱	بالای طبیعی	بالای طبیعی	۲۸	۱۴۰	بی‌نیازی	بی‌نیاز

ایرادهای ویرایشی

یکی دیگر از مواردی که در چاپ جدید عتبه‌الکتابه به وفور دیده می‌شود، عدم رعایت اصول ویرایشی و سهل‌انگاری در کاربرد علائم سجاوندی است که به خوانش متن و برداشت معنای صحیح کلام لطمه می‌زند؛ به عنوان مثال می‌توان به این موارد اشاره کرد: استفاده نکردن از تشدید در کلماتی مثل «مسلم ص: ۱۲۹، مقدم ص: ۱۳۵، موهّم ص: ۱۳۹، قوّت ص: ۱۴۲، معین ص: ۱۴۶، مفصل ص: ۱۹۵، منت ص: ۱۹۳ و...»؛ عدم حرکت‌گذاری ده‌ها آیه متن؛ استفاده نابجا از علامت پرائتز برای آیات، جملات معترضه و ترکیباتی مثل «بِطَرَفَةِ الْعَيْنِ ص: ۱۱۳، سرّاً و ضرّاً ص: ۱۱۷، سرّاً و جهراً ص: ۱۱۸ و...»؛ استفاده نکردن از علامت قلاب [] در افزوده‌ها به متن، عدم استفاده از علامت ویرگول یا استفاده نابجا از آن؛ مثل «بدان، که ص: ۱۸۵»؛ عدم اتصال پیشوند فعلی «ب»؛ مثل «بگذاشتن ص: ۱۸۷»؛ پیوستن حرف اضافه «به» قبل از اسم؛ مثل «به مانده (به وارث) ص: ۱۲۱» و ده‌ها مورد دیگر.

نتیجه‌گیری

چاپ مجدد کتاب «عتبه‌الکتابه» که به اهتمام مریم صادقی انجام شده است نشان می‌دهد که ایشان کتاب را به سه قسمت تقسیم کرده است: قسمت اول را به مقدمه اختصاص داده است و در آن به تفصیل به معرفی «عتبه‌الکتابه» و نویسنده آن، تاریخ سلجوقیان، وزارت در

عهد سلجوقی، مدارس نظامیه، خاندان نظام‌الملک، ساختار اداری و سیاسی سلجوقیان و موضوعاتی از این قبیل پرداخته است؛ در قسمت دوم به شرح متن همت گماشته و هر کجا که لازم دیده، به تصحیح قیاسی دست زده است و در قسمت سوم، معنی لغات و ترکیبات، اصطلاحات اداری و سیاسی و نظامی، اصطلاحات مالی، اعلام اشخاص و اعلام مکان‌ها را با عنوان نمایه‌ها - بدون ذکر شماره صفحات متن - گنجانده است. به نظر می‌رسد که حجم زیاد مطالب و نیز عجله و شتاب شارح در چاپ کتاب موجب شده است تا کتاب خصوصاً در قسمت دوم (شرح متن)، علاوه بر داشتن ایرادهای ویرایشی و چاپی؛ از شرح نادرست برخی لغات و عبارات و لغزش‌های شارح در این زمینه مصون نماند، ضمن این‌که شارح از ذکر معنای ضروری برخی لغات مثل «مستأهل، اختزال، احتباس، مغترف، ایجاب (اصطلاح مالی)، مُعَرَّض، دیوان خاص، شکرنامه، منتقب و ...» نیز چشم‌پوشی کرده است. خطاهایی که برخی از آن‌ها در این مقاله ذکر گردید بیانگر آن است که در تصحیح، شرح و چاپ مجدد کتاب «عتبه‌الکتابه»، دقتی در خور این اثر صورت نگرفته است و اگر شارح محترم، خود را مشمول «مَنْ صَنَّفَ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ» می‌داند، لازم است در چاپ‌های آتی کتاب، آن را بازبینی نموده و خطاهای راه‌یافته به متن را برطرف نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. در عتبه‌الکتابه تصحیح قزوینی - اقبال، این واژه به صورت «موموق» ثبت شده است و صادقی به درستی آن را تصحیح نموده و نوشته است که معنای محصلی از «موموق» در نمی‌آید (رک: جوینی، ۱۳۹۶: ۱۰۵). عباس اقبال نیز در نامه‌ای که به انشای منتجب‌الدین بدیع جوینی بوده، اما در عتبه‌الکتابه نیامده است، ترکیب «منزلت او موقوف» را به درستی تصحیح نموده است: «محل او همیشه در دولت ما معمور بوده است و منزلت او موقوف (؟) ظاهراً مرموق» (اقبال، ۱۳۳۸: ۳۰۲).
۲. ممکن است در کتابت یا تصحیح این عبارت اشتباهی رخ داده و حرف «واو» بعد از مرموق، زاید باشد؛ یعنی صورت صحیح عبارت، «در مناصب مرموق، منتصب گشته» باشد که با مثال قبلی عتبه‌الکتابه نیز سازگارتر است.
۳. دهخدا به نقل از سمعانی، وی را «ابوالعباس احمد بن محمد بن یوسف بن اسحاق السخی الطیان الشاعر بالعجمیه» معرفی کرده است که بیشتر اشعارش در مطایبه بوده و دیوانش در مرو شهرت داشته است. او در پایان عمر توبه کرده و به بنایی پرداخته است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل

«طیان»). گویا شاعر دیگری نیز با لقب «طیان» در قرن ششم می زیسته که هدایت در مجمع الفصحاء او را حکیمی دانا از اهالی بم و کرمان دانسته و از اینکه او را «ژاژخای» گفته اند تعجب کرده است. راجع به طیان ژاژخای به مقاله محیط طباطبایی در مجله ارمنان، سال ۱۳، شماره ۵ مراجعه کنید (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۴، ۲: ۱۰۳۴).

منابع

کتابها

قرآن مجید.

- افشار، ایرج (۱۳۵۳) نامه های قزوینی به تقی زاده، تهران: جاویدان.
- اقبال، عباس (۱۳۳۸) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمدتقی دانش پژوه و یحیی ذکاء، تهران: دانشگاه تهران.
- المختارات من الرسائل (۱۳۷۸) به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲) دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن (۱۳۸۴) فرهنگ امثال سخن، تهران: سخن.
- بهاءالدین بغدادی، محمد بن مؤید (۱۳۸۵) التوسل الی التوسل، تصحیح احمد بهمینیار، تهران: اساطیر.
- جبران مسعود (۱۳۷۹) فرهنگ الرائد الطلاب، ترجمه عبدالستار قمری، چاپ سوم، تهران: یادواره کتاب.
- جر، خلیل (۱۳۷۶) فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۵۷) ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوینی، علی بن احمد منتجب الدین بدیع (۱۳۸۴) عتبة الکتبه، تصحیح محمد قزوینی و

عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.

جوینی، علی بن احمد منتجب‌الدین بدیع (۱۳۹۶) عتبه‌الکتابه، به اهتمام مریم صادقی، تهران: نگاه معاصر.

جوینی، محمد (۱۳۷۵) تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

رشید و طواط، محمد بن محمد (۱۳۸۳) نامه‌های رشیدالدین و طواط، با مقدمه قاسم تویسرکانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۴) فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، تهران: زوار.

سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۹۳) دیوان حکیم سنایی، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار.

صفی‌پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۹۶) منتهی‌الأرب فی لغات العربی، مقدمه و تصحیح علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران: سخن.

عسکری، حسن بن عبدالله و دیگران (۱۴۲۰ ق.) جمهره الامثال، بیروت لبنان: دارالجلیل. عوفی، محمد بن محمد (۱۳۲۴ ق.) لباب الالباب، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، لیدن: مطبعة بریل.

فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۶) احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.

قرشی بنابی، علی‌اکبر (۱۳۷۱) قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

قزوینی، محمد (۱۳۶۳) مقالات علامه محمد قزوینی، گردآورنده عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.

مدبّری، محمود (۱۳۷۶) فرهنگ لغات نشرهای فنی و مصنوع، کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.

مصطفی، ابراهیم و دیگران (۱۹۸۹م). **معجم الوسیط**، استانبول ترکیه: دارالدعوه.
معلوف، لوئیس (۱۳۷۴) **المنجد عربی - فارسی**، ترجمه محمد بندر ریگی، چاپ دوم،
تهران: انتشارات ایران.

منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۷۹) **کلیله و دمنه**، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
مؤید ثابتی، سیدعلی (۱۳۴۶) **اسناد و نامه‌های تاریخی از اوایل دوره‌های اسلامی تا**
اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران: کتابخانه طهوری.

میدانی، احمد بن محمد (۱۳۶۶) **مجمع الامثال**، مشهد: چاپ و انتشارات آستان قدس
رضوی.

نسوی، محمد بن احمد (۱۳۶۵) **سیرت جلال الدین مینکبرنی**، تصحیح مجتبی مینوی،
تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مقالات

دهقانی، جلال و ذاکری، احمد (۱۳۹۸) **معرفی و بررسی نسخه خطی «صحیفه شاهی»**
(تقویم المکاتیب)، فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)،
دوره ۱۱، شماره ۴۰، صص ۱۱۷-۱۳۸.

References:

Books

The Holy Quran.

Afshar, Iraj (1974) **Qazvini Letters to Taghizadeh**, Tehran: Javidan.

Iqbal, Abbas (1959) **Ministry in the era of the great Seljuk sultans**, by
Mohammad Taghi Daneshpajoo and Yahya Zaka, Tehran: University of
Tehran.

Al-Mukhtarat Man Al-Rasael (1999) by Gholamreza Taher and Iraj Afshar,
Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Yazdi Endowment Foundation.

Anvari, Ali Ibn Mohammad (1993) **Anvari Divan**, by Mohammad Taghi
Modarres Razavi, Tehran: Scientific and Cultural.

Anvari, Hassan (2005) **Farhang-e Amal Sokhan**, Tehran: Sokhan.

Bah'l'u'll .h al-Baghdadi, Muhammad ibn Mu'ayyid (1385) **Al-Tawassul al-**
Tarsal, edited by Ahmad Bahmanyar, Tehran: Asatir.

Gibrana Massoud (2000) **Farhang al-Raid al-Talab**, translated by Abdul
Sattar Ghamari, third edition, Tehran: Yadavareh Kitab.

- Jar, Khalil (1997) **Larus Culture**, translated by Seyed Hamid Tabibian, seventh edition, Tehran: Amirkabir.
- Jorfadghani, Abolsharaf Naseh Ibn Zafar (1978) **Translated by Tarikh Yamini**, by Jafar Shaar, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Jovini, Ali Ibn Ahmad Muntajbuddin Badie (2005) **Ataba al-Kitabah**, edited by Mohammad Qazvini and Abbas Iqbal Ashtiani, Tehran: Asatir.
- Jovini, Ali Ibn Ahmad Muntajbuddin Badie (2017) **Atab al-Kitabah**, by Maryam Sadeghi, Tehran: Contemporary View.
- Jovini, Mohammad (1996) **History of Jovini Jahangshahi**, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Book World.
- Dehkhoda, Ali Akbar (1984) **Proverbs and Rulings**, sixth edition, Tehran: Amirkabir.
- Dehkhoda, Ali Akbar (1998) **Dehkhoda Dictionary**, Second Edition, Tehran: University of Tehran Publishing and Printing Institute.
- Rashid Watawat, Mohammad Ibn Mohammad (2004) **Letters of Rashid al-Din Watawat**, with introduction by Qasem Tuyserkani, second edition, Tehran: University of Tehran Press.
- Sajjadi, Zia-ud-Din (1995) **Dictionary of Khaghani's words and interpretations**, Tehran: Zavar.
- Sanai, Majdood Ibn Adam (2014) **The Divan of Hakim Sanai**, by Mohammad Reza Barzegar Khaleghi, Tehran: Zavar.
- Safiyapuri, Abdul Rahim bin Abdul Karim (2017) **The End of the Arabs in Arabic Words**, Introduction and Correction by Alireza Hajiannejad, Tehran: Sokhan.
- Askari, Hassan bin Abdullah and others (1999) **Jamrah al-Amthal**, Beirut, Lebanon: Dar al-Jalil.
- Awfi, Muhammad ibn Muhammad (1906) **Labab al-Albab**, edited and edited by Edward Brown, Leiden: Braille Press.
- Forouzanfar, Badi'at al-Zaman (1987) **Masnavi Hadiths**, Tehran: Amirkabir.
- Ghorashi Bonabi, Ali Akbar (1992) **Quran Dictionary**, sixth edition, Tehran: Islamic Library.
- Qazvini, Mohammad (1984) **Articles by Allameh Mohammad Qazvini**, compiled by Abdolkarim Jarbzehdar, Tehran: Asatir.
- Modbari, Mahmoud (1997) **Dictionary of Technical and Artificial Prose**, Kerman: Kerman Cultural Services.
- Mustafa, Ibrahim et al. (1989) **Al-Wasit Dictionary**, Istanbul, Turkey: Dar al-Dawa.
- Maalouf, Lewis (1995) **Al-Munajjid Arabic-Persian**, translated by Mohammad Bandar Rigi, second edition, Tehran: Iran Publications.

Secretary, Abolmaali Nasrollah (2000) **Kelileh and Demneh**, edited by Mojtaba Minavi, Tehran: Amirkabir.

Moayed Sabeti, Seyed Ali (1967) **Historical documents and letters from the beginning of the Islamic period to the end of the reign of Shah Ismail Safavid**, Tehran: Tahoori Library.

Maidani, Ahmad Ibn Mohammad (1987) **Majma 'al-Amthal**, Mashhad: Astan Quds Razavi Publications.

Nesavi, Mohammad Ibn Ahmad (1988) **Biography of Jalaluddin Minkbarni**, edited by Mojtaba Minavi, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Articles

Dehghani, Jalal and Zakeri, Ahmad (2019) **Introduction and study of the manuscript of "Sahifa Shahi" (Calendar of Letters)**, Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda), Volume 11, Number 40, pp. 117-138.

A consideration on the description of Atabat-ol-kataba by Maryam Sadeghi

Dr. Mohammad Reza Masoumi¹

Abstract

In addition to correcting and printing literature, accurate description of vocabulary and difficulties in some of these texts is vital which can help the readers of these works helping them to understand the text better. One of these texts, "Atabat-ol-kataba" is written by Montajab-o-ddin Badi'e Joveini which includes samples of administrative and court-related correspondence as well as friendly letters of Sultan Sanjar Saljuqi era and revised along with the description of the text in 2017 by Maryam Sadeghi regarding the Allameh Qazvini and Sir Abbas Eqbal; and it has been published in Negah Moaser Publications. This article is the result of reviewing the text description of this book, which has been done with analysis and description of the findings in a library style. The results of this research show that the commentator of "Atabat-ol-kataba", despite his efforts to eliminate the shortcomings of Qazvini-Eqbal printing, has made obvious mistakes in describing some cases, which not only do not remove the ambiguities of the text, but may also mislead the reader. In this research, some of these mistakes as well as typographical faults are presented to explain the necessity of modifying the errors in the book and the need to review it by the commentator for later editions, in addition to the use of the readers of "Atabat-ol-kataba".

Key words: Atabat-ol-katab, Montajab-od-din-e Joveyni, text description, commentator, incorrect.

¹. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Yasooj Branch, Islamic Azad University, Yasooj, Iran. masomi2525@gmail.com